

مختصری درباره‌ی تطور جامعه‌ی مدنی (6)

بستر تاریخی، اندیشه‌ها و ارزش‌ها

عصر تثبیت مناسبات سرمایه‌داری و اقتصاد محوری (1789 - 1914) [ب]

ب. بی‌نیاز (داریوش)

جان استوارت میل (1806 - 1873)

جان استوارت میل یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان فلسفی و سیاسی در قرن نوزدهم بود که بسیاری از نظریه‌های مدرن درباره‌ی جامعه‌ی مدنی ریشه در آراء او دارند. زندگی شخصی میل خود مبحث بسیار جالب و آموزنده‌ای است که در این جا به بعضی از موارد برجسته‌ی آن اشاره می‌کنم.

جان استوارت اولین فرزند از نه فرزند خانواده‌ی میل بود. پدرش، جمیز میل، یک خردگرای ناب و اصلاح‌طلب اجتماعی رادیکال بود که در کنار جرمی بنتام (Jeremy Bentham) از بنیان فلسفه‌ی سیاسی-اخلاقی فایده‌گرایی (Utilitarianism) بود. پدرش برای این که ثابت کند که توانایی یادگیری بچه‌ها فراتر از تصورات جاری ماست، زمانی که جان استوارت سه ساله بود، شخصاً تربیت و آموزش او را بر عهده گرفت. جان استوارت از این زمان آموزش زبان یونانی و پس از آن لاتین، ریاضی، زبان فرانسه و زبان آلمانی را آغاز کرد. جان استوارت در یک محیط به شدت منظم و به اصطلاح پادگانی بزرگ شد و نه تنها از مهر و محبت معمول مادر محروم شده بود بلکه به جز رابطه با خواهران و برادران خود، با هم سن و سالان خود ارتباطی نداشت. جان استوارت عملاً در سن هشت‌سالگی با آثار افلاطون، دیوید هیوم، سروانتس، ادوارد گیبون، دفو، مورخ انگلیسی رابرتسون و غیره آشنا بود. او در سن دوازده سالگی به مطالعه‌ی آثار ارسطو و هابس پرداخت و در سن سیزده سالگی دست‌نوشته‌های منتشر نشده‌ی دیوید ریکاردو درباره‌ی اقتصاد سیاسی را مطالعه کرد. او عملاً در سن بیست سالگی مهم‌ترین آثار متفکران کلاسیک را به زبان‌های اصلی یعنی یونانی، لاتین، انگلیسی، آلمانی و فرانسه، مطالعه کرده بود. اگرچه جان استوارت میل توانست بر مبنای نظام تربیتی و آموزشی پدرش به گنجینه‌ی علوم بشری دست یابد ولی به واسطه‌ی محرومیت او از زندگی طبیعی، بعدها همواره از افسردگی روحی رنج می‌برد. میل پس از مرگ پدرش، روش تعقلی محض او را در حوزه‌ی آموزش و تربیت مورد نقد قرار داد. زندگی غیرمتعارف میل که از یک سو خلاف جریان اصلی فرهنگی ویکتوریایی انگلستان سیر می‌کرد و از سوی دیگر آثار بکر و منحصر به فرد او، زمینه‌ی گسترده‌ای را برای میل-پژوهان بوجود آورد که این پژوهش‌ها در زندگی و آثار وی، هنوز هم، یعنی در قرن بیست و یک، ادامه دارد. مهم‌ترین آثار او عبارت هستند از: نظام منطقی، اصول اقتصاد سیاسی، فایده‌گرایی، درباره‌ی آزادی، ملاحظاتی درباره‌ی حکومت انتخابی، انقیاد زنان و بررسی فلسفه‌ی ویلیام همیلتون، به علاوه‌ی یک سلسله رسالات و مقالات دیگر.

میل با درک صحیح و روشن خود از تاریخ تطور بشر و از مناسبات تثبیت‌شده‌ی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری، توانست، بدون این که به یک دستگاه فکری بسته و آرمانی گرفتار شود، اهرم‌های فلسفی و سیاسی‌ای در اختیار انسان‌ها، یا دقیق‌تر گفته شود شهروندان جامعه‌ی مدنی، قرار دهد، تا راه خود را برای رسیدن به سعادت فردی و اجتماعی پیدا کنند.

فایده‌گرایی (Utilitarianism)

جان استوارت میل تحت تأثیر فلسفه‌ی سیاسی و اخلاقی فایده‌گرایی که جرمی بنتام و پدرش جیمز میل از بنیان و نمایندگان آن محسوب می‌شدند، قرار داشت. او هسته‌ی این اندیشه را حفظ کرد و کمبودها و نواقص آن را تا حد ممکن برطرف ساخت.

اساس فلسفه‌ی اخلاق به طور کلی بر «نیک و بد» استوار است: «نیک» آن است که حامل سعادت فرد و جامعه باشد و آن چه که موجب درد و مشقت فرد و جامعه است، «بد» محسوب می‌شود.

جوهر «فایده‌گرایی» نیز بر همین دیدگاه استوار است. میل در اثر خود «فایده‌گرایی» می‌گوید: «آیینی که فایده یا اصل بیشترین خوشبختی را به عنوان مبنا و پایه‌ی اخلاقیات می‌پذیرد؛ او معتقد است که اعمال انسان‌ها زمانی به لحاظ اخلاقی درست هستند که در جهت ارتقای خوشبختی حرکت می‌کنند و اگر در ضدیت با خوشبختی قرار بگیرند، به لحاظ اخلاقی نادرست می‌باشند.» [میل، «فایده‌گرایی»] «اصل فایده»، تنها یک اصل اخلاقی نیست بلکه با همه‌ی حوزه‌های زندگی فردی و اجتماعی گره می‌خورد. میل، در خلال توضیح این اصل به انواع آن مواردی اشاره می‌کند که می‌توانند باعث خوشی و خوشبختی فرد واقع شوند. ولی مهم‌ترین نکته در اصل خوشبختی میل، تفکیک مفهوم خوشبختی با رضایت است. در نظر میل یک فرد می‌تواند هیچ‌گاه راضی نباشد ولی در این یا آن مورد یا به طور کلی خوشبخت یا احساس خوشبختی نماید. در همین رابطه او بین لذات عالی و لذات پست [دانی] تفاوت قایل می‌شود ولی به طور قاطعانه رضایت را از خوشبختی متمایز می‌سازد: «آدم بهتر است یک انسان ناراضی باشد تا یک خوک راضی؛ بهتر است یک سقراط ناراضی باشد تا یک دیوانه‌ی راضی. و اگر دیوانه و خوک چنین رضایتی دارند فقط به این دلیل است که آنها فقط یک جنبه از قضا یا را می‌شناسند. در صورتی که آن یکی هر دو جنبه را می‌شناسد.» [میل، «فایده‌گرایی»]

میل «اصل فایده» را در حوزه‌ی فردی با خوشی‌های پایدار و ناپایدار، لذات عالی و دانی و نداشتن درد و رنج گره می‌زند و در حوزه‌ی اجتماعی آن را با «عدالت» پیوند می‌زند. در این جاست که بین «فایده‌گرایی» جان استوارت میل با «فایده‌گرایی» پدرش و بنتام یک تفاوت اساسی پدیدار می‌شود. ولی «فایده‌گرایی» میل فقط در کنار یک اصل دیگر یعنی «اصل آزادی»، قابل درک می‌باشد. «اصل آزادی»، «اصل فایده» و «اصل اشتقاقی عدالت»، لازم و ملزوم یکدیگر هستند.

اصل اشتقاقی عدالت

جان استوارت میل به کمبودهای «فایده‌گرایی» بنتام و پدرش آگاه بود. او دو کمبود اساسی در آن تشخیص داد: 1- فایده‌گرایی بنتام، اساساً جنبه‌ی کمی داشت و فاقد جنبه‌ی کیفی بود. به اعتقاد میل و بر خلاف نظر بنتام، لذات دارای ارزش یکسان نبوده بلکه به دو نوع یا طبقه‌ی اساسی تقسیم‌بندی می‌شوند، یعنی لذات عالی و لذات دانی. لذات دانی، لذات ذهنی و معنوی هستند و لذات دانی، لذات مادی و روزمره را تشکیل می‌دهند، از خوردن و خوابیدن تا پولدار شدن. 2- فایده‌گرایی بنتام، از رکن عدالت تهی بود.

مفهوم عدالت در فلسفه‌ی سیاسی، اساساً از بُعد اجتماعی برخوردار است. وجود «مفهوم عدالت» نشانگر وجود مناسبات واقعی نابرابر در جامعه‌ست: نابرابری استعداد و کارایی تک تک انسان‌ها، نابرابری در ثروت، نابرابری

در منزلت اجتماعی، نابرابری در مقابل حقوق و غیره. از این رو کلاً می‌توان گفت که موضوع اصلی «عدالت» بررسی تقدم فرد یا تقدم جامعه نسبت به یکدیگر است. اگر به جوهر تئوری‌های تاکنونی عدالت بنگریم متوجه می‌شویم که همه‌ی فیلسوفان سیاسی در نهایت باید به این پرسش پاسخ می‌دادند. مثلاً مارکس و دیگر سوسیالیست‌ها با تقدم جامعه بر فرد، نظریه‌ی عدالت خود را ارایه دادند و متفکران لیبرالیسم نیز با تقدم فرد بر جامعه، به این پرسش پاسخ داده‌اند.

میل اصل عدالت خود را بر یک ارتباط ارگانیک و دیالکتیکی از رابطه‌ی فرد و جامعه قرار داد. میل با شفافیت بی‌نظیری نهادهای تثبیت شده‌ی اجتماعی را از یکدیگر تفکیک داد. او برخلاف فیلسوفان گذشته‌ی خود، به طور دقیق فرد، جامعه‌ی مدنی، دولت و اقتصاد را از یکدیگر متمایز می‌سازد. «اصل آزادی» او – که در پائین به آن اشاره خواهیم کرد- به طور مستقیم به فرد و رابطه‌ی او با دولت برمی‌گردد. «اصل عدالت» میل به رابطه‌ی فرد [فردیت] و جامعه مربوط می‌شود و سرانجام، این دو اصل یعنی اصل آزادی و عدالت، ارکان «اصل فایده‌ی» او را تشکیل می‌دهند که توسط اصل «مصلحت» که مانند ملاتی نامرئی در لابلای این ساختمان فکری تنیده شده است، روح و جان می‌گیرد.

میل معتقد است که اگر فرد در یک جامعه آزاد باشد، از این ظرفیت برخوردار است که خود را پرورش دهد و به یک آگاهی اجتماعی نایل آید. آزادی، به فرد این امکان را می‌دهد که او آموزش ببیند و آگاهی کسب کند، شخصیت خود را بپروراند و سرانجام صاحب اراده‌ی اجتماعی و عنصری گزینش‌گر گردد. از سوی دیگر «عدالت» در نزد میل یک بخش از کل فلسفه‌ی اخلاق، اصل فایده، او را تشکیل می‌دهد که سرانجام به «فایده یا سودمندی اجتماعی» تعلق دارد. میل اگرچه مانند متفکران لیبرالیسم به عقل‌گرایی، فردگرایی و اصل آزادی اعتقاد داشت ولی همان‌گونه که در بالا گفته شد او رکن عدالت و اصل مصلحت را آن‌چنان در فلسفه‌ی اخلاق خود، فایده‌گرایی، گنجانید تا بتواند راه پاسخ‌گویی به مسایل اجتماعی را هموار سازد. چگونه می‌توان در این یا آن زمینه به عدالت نایل آمد، بدون این که با اساس عقل‌گرایی و فردگرایی در تناقض قرار گرفت؟ میل پاسخ می‌دهد: از طریق «اصل عدالت» به مثابه‌ی بخشی از اخلاق و اصل مستر در آن یعنی «اصل مصلحت»!

این اندیشه‌ی میل یک اندیشه‌ی هنجاری (Normative) نیست، بلکه یک اندیشه‌ی ناشی از تجربه است. مثلاً به «بیمه‌های درمانی» توجه کنیم. کسانی هستند که در تمام عمر خود کمتر از 5 درصد حق بیمه‌ی خود را استفاده می‌کنند و کسانی هستند که بیش از 1000 تا 10000 بار بیش از حق بیمه‌ی پرداختی خود از هزینه‌های درمانی استفاده می‌کنند. از دیدگاه صرفاً عقلانی به آن کسانی که بسیار کم بیمار می‌شوند، به ویژه آن کسانی که آگاهانه به سلامتی خود توجه دارند، ولی هزینه‌ی پزشکی «دیگران» را می‌پردازند، به اصطلاح «ظلم» می‌شود و افراد [بسیار] بیمار از این شرایط بهره‌مند می‌شوند. علی‌رغم این وضعیت به اصطلاح «ناعادلانه و غیرتعقلی»، جامعه انسانی آن را نه تنها امری غیرعادلانه نمی‌داند، بلکه برای تحقق آن حداکثر تلاش خود را می‌کند. چرا جامعه در این رابطه آمادگی دارد منافع بسیاری از افراد را زیر پا بگذارد و آن افراد هم اعتراضی ندارند؟ به اعتقاد میل، مصلحت اجتماعی چنین مطالبه می‌کند. زیرا، اگر بخواهیم لایه‌های ناپیدای این پذیرش اجتماعی را بیابیم، باید آن را در نوعی تضمین و تأمین «امنیت جانی» شهروندان جستجو کنیم. به عبارتی جامعه‌ی مدنی ساختار و مکانیسم «بیمه‌های درمانی» را علی‌رغم «ناعادلانه» بودنش می‌پذیرد. چرا؟ این همان روح یا اصل مصلحت است که میل هیچ‌گاه به طور مستقیم از

آن سخنی نمی‌گوید ولی مانند اصلی مسلم و فرض شده همواره در فلسفه‌ی سیاسی او حضور دارد. اصل مصلحت، جنبه‌ی هنجاری (Normative) ندارد، «چیزی درباره‌ی درستی اعمال نمی‌گوید. آنچه می‌گوید موضوعش مقوله‌ی بسیار جامعتری است، یعنی اینکه "چه کاری باید انجام گیرد"». [فلسفه‌ی سیاسی استوارت میل]، جان گری، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی] عدالت اجتماعی میل با اصل مصلحت و قابل توضیح است و فقط از طریق این اصل است که می‌توان مرزها و سدهای بین حوزه‌های تعقلی و اخلاقی، و فردی و اجتماعی را در هم شکست.

اصل آزادی

اساس و جوهر لیبرالیسم سیاسی میل در «آزادی فرد» است. میل در اثر خود «درباره‌ی آزادی» به رابطه‌ی فرد با جامعه و دولت به مثابه‌ی نهاد انتخاب شده از جانب جامعه می‌پردازد. به زعم میل، پس از برآورده شدن نیازهای ابتدایی زندگی مانند غذا و مسکن، «آزادی» اولین و ضروری‌ترین نیاز و مطالبه‌ی انسان است. میل در مقدمه‌ی رساله‌ی «درباره‌ی آزادی» می‌نویسد: «موضوع این رساله نه بررسی آزادی اراده... بلکه آزادی مدنی و اجتماعی است، یعنی ماهیت و حدود قدرتی که جامعه می‌تواند به گونه‌ای مشروع [قانونی] بر فرد اعمال نماید.» [میل، «درباره‌ی آزادی»] به اعتقاد میل «مبارزه‌ی بین آزادی و اقتدار سیاسی برجسته‌ترین مشخصه‌ی تاریخ بشری است، همان‌گونه که ما در یونان، روم و انگلستان با آن مواجه شدیم.» [همانجا] آزادی فرد، فردیت یا شهروندی آزاد محصول جامعه‌ی مدنی است. پرسش اصلی در این جا این خواهد بود که مرز بین شهروند آزاد و کنترل اجتماعی، چه در شکل قانونی و چه در شکل افکار عمومی، چگونه تعیین می‌شود؟ رابطه‌ی شهروند با دولت به مثابه‌ی نهاد برگزیده از سوی مردم چگونه تعریف می‌شود؟ به اعتقاد میل هسته‌ی نگهدارنده‌ی جامعه‌ی مدنی را فرد تشکیل می‌دهد و جوامع مدرن انسانی از عناصر همگن و همسانی مانند توده، خلق، مردم، ملت و غیره تشکیل نشده، بلکه در وهله‌ی اول از «فرد» یا «افراد منفرد و متفاوت» تشکیل شده‌اند. به زبان مارکس جوامع کهن به بنیان خود، یعنی انسان فردی، تجزیه شده‌اند، به اصطلاح «جوامع کهن ذره‌ای (atomisiert) شده‌اند.» میل این ذره‌ای شدن جوامع به افراد را، برخلاف مارکس، در مرکز اندیشه‌های سیاسی خود قرار می‌دهد و نقطه‌ی آغاز تحلیل و بررسی خود را «فرد» و سرنوشت فرد در جامعه‌ی مدنی می‌گذارد.

با اتکا به این درک از فرد و جامعه، میل معتقد است که هدف اولیه‌ی جامعه‌ی مدنی و حکومت انتخاب شده، پاسداری از آزادی فرد و تضمین امنیت اجتماعی اوست. فقط در این شرایط است که فرد امکان می‌یابد، بر بستر یک فرآیند آموزشی همه‌جانبه خود را شکوفا نماید. به زعم میل، اگر انسانی یک بار مزه‌ی آزادی را چشیده باشد، دیگر حاضر نخواهد بود که از آن صرف نظر کند. به همین دلیل پراتیک شهروند آزاد حفظ و پاسداری این آزادی فردی است. در این رابطه هم دموکراسی تنها شکل حکومتی است که می‌تواند این آزادی فردی را تضمین نماید. از این رو، **آزادی فردی و دموکراسی دو روی یک سکه‌اند.** این جاست که میل درک دیالکتیکی خود را از شهروند، جامعه و دولت بیان می‌دارد. به اعتقاد او، ابزارهایی که در این جا به رابطه‌ی دیالکتیکی عناصر سه‌گانه‌ی نامبرده [شهروند، جامعه و حکومت] جان می‌دهند، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات، آزادی احزاب و جمعیت‌ها و آزادی بحث‌های عمومی اجتماعی [گفتمان‌ها] هستند. میل با اتکا به تجربیات تاریخی و به ویژه با رجوع به سرنوشت متفکرانی مانند سقراط و گاليله که قربانی جهل حاکم

اجتماعی شدند، معتقد بود که آزادی فردی بدون آزادی عقیده و آزادی مطبوعات بی‌معناست. در همین رابطه او می‌نویسد: «اگر همه‌ی افراد بشر به استثنای یک نفر، عقیده‌ی واحدی داشته باشند و فقط یک نفر عقیده‌ای خلاف عقیده‌ی همه‌ی افراد بشر داشته باشد، تلاش نوع بشر برای ساکت کردن آن یک نفر همانقدر ناموجه است که تلاش آن فرد برای به سکوت کشاندن کل نوع بشر، در صورتی که قدرت می‌داشت.» [همانجا] به عبارتی «افکار عمومی» و «قانون» مجاز نیستند که یک فرد را که نظری خلاف کل جامعه دارد، سرکوب نماید، همان‌گونه که یک سلطان مجاز نیست کل جامعه را سرکوب کند. بر اساس این تجربیات، میل معتقد بود که فقط در بحث و گفتگوهاست که می‌توان به حقیقت پی برد. این اندیشه بعدها یعنی از اواسط سالهای هشتاد قرن بیستم تحت عنوان «دموکراسی اقلیتی» [Deliberative Democracy] توسط جوزوف بست، بن‌حبیت، آمی‌گوتمن و یورگن هابرماس بسط و تعمیق یافت. میل در همین رابطه می‌نویسد:

«متوجه شدیم که برای سعادت روح بشری [که دیگر سعادت‌های به آن وابسته است] آزادی عقیده و آزادی بیان عقیده به چهار دلیل معین ضروری هستند که در پائین به طور خلاصه به آن اشاره خواهد شد: یکم: اگر عقیده‌ای را مجبور به خاموشی کنیم، می‌توان به یقین گفت که احتمال درست بودن آن عقیده وجود دارد. انکار این احتمال یعنی پذیرفتن اصل خطاناپذیری خود.

دوم: حتی اگر عقیده‌ی خاموش شده یک عقیده‌ی خطا باشد ولی همواره تاکنون چنین بوده که حتی یک عقیده‌ی نادرست یک یا بخش‌هایی از حقیقت را در خود حمل می‌کند. و از آنجا که عقیده‌ی عمومی و حاکم در این یا آن موضوع هرگز نمی‌تواند تمام حقیقت باشد، از این رو فقط از طریق برخورد عقاید مخالف است که حقیقت می‌تواند فرصت تجلی یابد.

سوم: حتی اگر عقاید حاکم و جاری نه تنها درست و معتبر باشند بلکه تمام حقیقت را بازتاب نمایند، پذیرش ابتدا به ساکن آن‌ها از سوی مردم نوعی پیشداوری می‌باشد که عاری از دلایل عقلانی است. زیرا حقایق باید پیوسته به چالش کشیده شوند تا همه از اساس عقلانی آن مطلع شوند.

چهارم: حقیقتی که به چالش کشیده نشود همواره در معرض خطر ضعف و تباهی خواهد بود و اثر زنده خود را بر شخصیت و رفتار انسان‌ها از دست خواهد داد: این دیگر نه یک عقیده برآمده از چالش بلکه دگمی [جزمی] خواهد بود که به یک ایمان رسمی تبدیل شده و دیگر قادر نخواهد بود، امری نیک انجام دهد و سرانجام مانع از آن خواهد شد که فرد بتواند بر اساس عقل و تجربه‌ی شخصی، عقاید خود را شکل بدهد.» [میل، «درباره‌ی آزادی»]

آزادی فرد و فردیت، جوهر اندیشه‌ی سیاسی میل را تشکیل می‌دهد. میل معتقد است که بر بستر همین آزادی فرد است که انسان‌ها می‌توانند به آگاهی و شعور اجتماعی دست یابند و به طور آزادانه اقدام به «همکاری و تعاون اجتماعی» نمایند. هر نوع دیگر از «تعاون اجتماعی» که ناشی از کیفیت گزینش‌گر انسان نباشد، به زعم میل تبلور یک اجبار است که سرانجامی نخواهد داشت. مخالفت میل با کمونیسم نه مخالفت او با عدالت‌گرایی اقتصادی سوسیالیسم بود، بلکه مخالفت او ضدفردگرایی و تحقیر آزادی فردی در این اندیشه بود. «پرسش اصلی این است که آیا در کمونیسم پناهگاهی برای فردیت شخصیت باقی خواهد ماند؟ آیا افکار حاکم به یوغ دیکتاتوری تبدیل نخواهند نشد؟ آیا وابستگی مطلق هر فرد به همه و تحت نظارت قرار گرفتن فرد توسط همه، سرانجام به این ختم نخواهد شد که همه در

یک آسیا ریخته شوند و از مجرای خروجی آن انسان‌های بی‌رنگی خارج شوند که در فکر و احساس و عمل، یکسان و همسان هستند؟» [میل، «اصول اقتصاد سیاسی»]

این که انسان‌ها سرانجام با آگاهی خود، که بر بستر آزادی فردی ساخته می‌شود، چه نوع و چه شکلی از مناسبات اجتماعی و اقتصادی را برای خود برمی‌گزینند و سامان می‌دهند، هیچگاه موضوع بررسی میل نبود. زیرا، این فقط پیش‌گویی پیامبرگونه است که وعده‌ی دروغین بهشت را برای عوام تبلیغ می‌کند.

امتیازات و مشکلات حکومت انتخابی

میل در اثر خود «ملاحظاتی درباره‌ی حکومت انتخابی» جنبه‌های قوی و ضعیف دموکراسی پارلمانی را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد. او با اتکا به اثر توکویل، «درباره‌ی دموکراسی در آمریکا»، به تشریح دموکراسی به طور کلی و نوع خاص آن یعنی پارلمانی می‌پردازد. دولت، به زعم میل، «یک صورت [نهاد] ارگانیک است که از درون طبیعت و زندگی مردم مربوطه رشد و نمو می‌کند.» [میل، «ملاحظاتی درباره‌ی حکومت انتخابی»] بنابراین به اعتقاد میل، نهاد دولت، تافته‌ی جدابافته از کل جامعه‌ی مربوطه نیست، بلکه مولود و زاده‌ی تاریخ طبیعی زندگی مردم یک جامعه‌ی معین است.

به اعتقاد میل بهترین شکل حکومتی، دموکراسی است؛ و هر چه مشارکت و اراده‌ی سیاسی مردم بیشتر باشد، پایه‌های این دموکراسی قوی‌تر خواهد شد. در این جا، حاکمیت مردم در نمایندگان انتخابی مردم تجلی می‌کند [پارلمان]. ولی برای تحقق حکومت انتخابی باید جامعه به یک سطح از تکامل مادی و فرهنگی رسیده باشد وگرنه این دموکراسی عاری از هرگونه خصلت دموکراتیک خواهد بود. بر اساس این درک میل بعدها تئوری‌های «شبه دموکراسی» و «شبه مدرن» متولد شدند. زیرا مردم باید توانایی واقعی شرکت فعال در بحث‌های اجتماعی و سیاسی را داشته باشند.

یکی از نگرانی‌های میل در رابطه با حکومت انتخابی که اکثریت را در دست دارد، تبدیل شدن آن به دیکتاتوری بود. او نیز مانند توکویل معتقد بود که حکومت اکثریت می‌تواند به یک نوع استبداد علیه اقلیت (ها) منجر شود: «به طور کلی استبداد اکثریت جزو آفاتی است که باید هر جامعه در برابرش هوشیار باشد.» زیرا «استبداد اکثریت» می‌تواند به یک «استبداد اجتماعی منجر شود که ابعاد خطر و سرکوبگری آن از انواع دیگر حکومت‌ها وحشتناک‌تر است.» [میل، «درباره‌ی آزادی»] به همین دلیل میل خواستار شرکت نسبی اقلیت‌ها در پارلمان بود. یعنی هر حزب یا جمعیتی به تناسب اعضای که دارد در مجلس نماینده داشته باشد. از سوی دیگر مشارکت شهروندان در اداره‌ی محلات و شهرها بهترین امکانی است که شهروندان از این طریق می‌توانند آموزش و تربیت سیاسی کسب کنند؛ این نوع مشارکت سیاسی را ما امروزه در شوراهای شهری و محلی مشاهده می‌کنیم. آن چه در آراء میل درباره‌ی دموکراسی از ارزش تاریخی برخوردار است، گره زدن دموکراسی [به معنای وسیع کلمه] با آموزش و دانش شهروندان است. میل آن‌چنان بر این مسئله تأکید داشت که برای او دموکراسی بدون سطح معینی از آموزش و تحصیلات عمومی شهروندان غیرقابل تصور بود. به همین دلیل او معتقد بود که شهروندان باسواد، آموزش‌دیده و روشن‌نگر هستند که می‌توانند جامعه را شکل دهند و برای آزادی ارزش قایل شوند. حساسیت میل تا آن جا بود که می‌گفت، افراد صاحب دانش باید بیش از افراد بی‌سواد از حق رأی برخوردار باشند، یعنی صاحب چند رأی

باشند. از این رو، به زعم میل، یکی از وظایف اصلی جامعه‌ی مدنی گسترش علم و دانش است. ولی دولت نباید انحصار آموزش و تربیت جامعه را به دست بگیرد.

نگاه میل به دولت اساساً دوگانه بود. او از یک سو دولت را منبعث از مردم می‌دانست ولی از سوی دیگر آن را با نهاد جامعه یکی نمی‌دانست و به آن با شک و تردید می‌نگریست. دلیل این امر هم روشن است. زیرا دولت، محل و مکان تمرکز قدرت است و هر جا که قدرت متمرکز می‌شود باید به آن به دیده‌ی شک نگریست. به ویژه او مخالف سرسخت انحصار دولتی تعلیم و تربیت بود. به دو دلیل اساسی: اولاً اکثریت در قدرت می‌تواند نوع تعلیم و تربیت «خود» را اعمال نماید، دوم این که همسانی آموزش و تربیت به معنای بکار گرفتن قالب واحدی برای ساختن انسانهای همسان است. امروزه ما می‌دانیم که تعلیم و تربیت حاکم بر جوامع کنونی اساساً «کارخانه‌ای» است و تفاوت‌های انسانها را مورد توجه قرار نمی‌دهد. [این موضوع در همین سلسله مقالات به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت!]

میل با مطلق کردن پارلمان‌تاریسم و حذف انواع دموکراسی‌های دیگر شدیداً مخالف بود. او در همین رابطه می‌نویسد:

«ولی آیا این آموزه‌ی اساسی فلسفه‌ی سیاسی بنتام (Bentham) یک حقیقت صد در صد معتبر است؟ آیا همیشه و همه جا تابعیت مطلق افراد از آن اقتداری (Authority) که ناشی از اراده‌ی خود آنهاست، صحیح است؟ من از اقتدار به طور کلی سخن می‌گویم؛ نه فقط از اقتدار سیاسی، زیرا این فریب محض است اگر نخواهیم بپذیریم که کسی که بر جسم یک انسان قدرت مطلق دارد، این حق را هم به خود می‌دهد که بر روح او نیز همین قدرت را اعمال نماید؛ تلاش این اقتدار بر آن خواهد بود (شاید نه توسط کیفرهای قانونی، بلکه با کمک فشار اجتماعی یا افکار عمومی)، عقاید و احساساتی را که از استانداردهای آن خارج می‌شوند، کنترل کند. این اقتدار تلاش خواهد کرد که تربیت جوانان را طبق مدل خودش شکل دهد و همه‌ی کتاب‌ها، مدارس و جمعیت‌هایی که هدفشان تأثیرگذاری بر جامعه است، حذف و نابود سازد. ... آیا باید هر جا و همیشه، انسان تابع استبداد افکار عمومی باشد؟ ... ما می‌دانیم که باید در جامعه یک قدرت عالی [دولت] وجود داشته باشد و این قدرت هم باید تبلور اکثریت باشد؛ این به خودخودی صحیح است. البته نه به این دلیل که به خودی خود عادلانه است، بلکه به این دلیل که نسبت به راه‌حل‌های دیگر کمتر غیرعادلانه است. ولی نهادهای جامعه باید اقدام به تدابیری نمایند که به گونه‌ای به مثابه‌ی اهرمی تصحیح‌کننده برای عقاید تک بُعدی حاکم، حفاظت از آزادی عقیده و پرورش شخصیت فرد عمل نماید. این اهرم تصحیح‌کننده در یک اپوزیسیون دائم و گسست‌ناپذیر تبلور می‌یابد که در مقابل اراده‌ی حاکم اکثریت قرار می‌گیرد. ... جایی که چنین وزنه‌ای وجود نداشته باشد، نوع بشر به طور اجتناب‌ناپذیر منحط و منحرف می‌شود.» [مقاله‌ی انتقادی میل به بنتام در "London and Westminster Review" August 1838]

خلاصه این که به اعتقاد میل، برای حفظ و تعمیق دموکراسی ما از یک سو به یک اپوزیسیون دائم پارلمانی نیاز داریم و از سوی دیگر به اهرم‌هایی مانند آزادی عقیده، آزادی بیان و مطبوعات و آزادی بحث‌های همگانی [گفتمان‌ها] که از سوی شهروندان و نهادهای واسطه‌ای بین جامعه و دولت یعنی احزاب، انجمن‌ها، جمعیت‌ها، سندیکاها، اتحادیه‌ها و کلاً سازمان‌های غیردولتی مورد استفاده قرار می‌گیرند. فقط بر بستر چنین شرایطی است که می‌توان از دموکراسی پاسداری کرد و عدالت اجتماعی و اقتصادی در جامعه را گام به گام متحقق ساخت.

میل و جنبش زنان

میل در سال 1830 زمانی که بیست و پنج ساله بود با هریت تیلور (Harriet Taylor) آشنا شد. در این زمان هریت بیست و سه ساله بود و با همسرش جان تیلور زندگی می‌کرد و مشترکاً صاحب دو فرزند بودند. جان تیلور از تجار بزرگ آن روز انگلستان بود. هریت نه تنها زن زیبایی بود بلکه از هوش و استعداد بسیار برخوردار بود و علاقه‌ی بسیاری به مسایل اجتماعی و سیاسی داشت. آشنایی میل با هریت تیلور، سرآغاز یک عشق بزرگ با آرزوهای بزرگ بود. این عشق تا زمانی که جان تیلور زنده بود یعنی تا سال 1849 در چهارچوب یک عشق افلاطونی باقی ماند. این مثلث عشقی با مقاومت شدید فرهنگ ویکتوریایی انگلستان آن زمان مواجه شد و میل بسیاری از روابط خانوادگی، دوستانه و اجتماعی خود را از دست داد. دو سال پس از مرگ جان تیلور، در سال 1851، میل و هریت تیلور پس از 21 سال رابطه‌ی دوستی ازدواج کردند. البته این ازدواج به سبب مرگ هریت در سال 1858 به سبب بیماری سل ریوی، زیاد طول نکشید.

میل بخش ششم اتوبیوگرافی خود را به «سرآغاز با ارزش‌ترین دوستی در زندگی‌اش» اختصاص داد. آن چه که در این رابطه برای ما از اهمیت برخوردار است، تأثیر اندیشه‌های هریت تیلور بر استوارت میل و نوع نگاه خود میل به عنوان یک مرد به این تأثیرات می‌باشد. میل شاید اولین مردی باشد - حداقل تا آن زمان - که رسماً اعلام کرد مهم‌ترین آثارش را با کمک و همکاری هریت به رشته‌ی تحریر در آورد است و با صداقت و به طور مستند اعلام کرد که چگونه یک «زن»، «تأثیرات شگرف و تعیین‌کننده‌ای» بر زندگی فکری و معنوی او گذاشته است. میل در همین بخش از اتوبیوگرافی‌اش می‌نویسد: «از تعالیم او [هریت] بیش از مجموع همه‌ی منابع آموزشی دیگر چیز یاد گرفته‌ام.» با معیارهای امروزی ما، هریت تیلور را می‌توان در ردیف روشنفکران چپ رادیکال قرار داد. تحت تأثیر افکار هریت، میل اولین مردی بود که نه تنها به لحاظ نظری بلکه در عمل نیز مبارزه برای برابری زنان و مردان را آغاز کرد. او در سال 1866 زمانی که نماینده‌ی مجلس عوام بود یک عریضه و درخواست برای «حق رأی زنان» آماده کرد و برای رأی‌گیری به مجلس برد که توانست یک سوم آرا نمایندگان را کسب کند. این اولین بار در تاریخ پارلمانتاریسم بود که کسی برای حق رأی زنان قدم به پیش می‌نهاد. البته حق رأی زنان در انگلستان از سال 1928 قانونی شد. میل در ضمن تحت تأثیر دختر هریت از شوهر اولش، هلن، رساله‌ی «انقیاد زنان» را به رشته‌ی تحریر در آورد. به هر رو، همان‌گونه که می‌توان هریت و هلن تیلور را اولین زنان فمینیست موج اول نامید، می‌توان جان استوارت میل را اولین مرد فمینیست نامید که برابری زن و مرد را مبنای جامعه‌ی مدنی می‌دانست و هر نوع نابرابری بین این دو جنس را بقایای جوامع کهن انسانی می‌پنداشت.

در زمانی که میل با هریت ازدواج کرد، زن در جامعه‌ی انگلستان نه تنها فاقد حق مالکیت بر اموال بود بلکه حتا حق مالکیت بر فرزند خود را هم نداشت. میل در همین زمان طی یک قرارداد اعلام کرد که هریت صاحب نیمی از ثروت اوست و هر دوی آن‌ها نسبت به دارایی‌ها و انجام اعمال اجتماعی دارای حقوق مساوی می‌باشند. این ذهن کجی به قوانین حاکم آن روز انگلستان، موج مخالفت علیه او را شدت بخشید. میل قبل از مرگش، تمام ثروت را خود را برای حمایت از زنان به ارث گذاشت. نصف ثروتش برای پروژه‌هایی که از زنان حمایت می‌کردند، یک چهارم آن برای اولین دانشگاهی که در انگلستان یا ایرلند امکان تحصیل به زنان می‌داد و یک چهارم آخر را به عنوان بورس برای دو نفر از بااستعدادترین زنان بجا گذاشت.

جمع‌بندی

اگرچه ما از زمان دولت-شهرهای یونان از طریق ارسطو و سپس از طریق سیسرو در امپراطوری روم با مفهوم جامعه‌ی مدنی مواجه شدیم، ولی اساس و بنیاد جامعه‌ی مدنی نوع یونانی و رومی را فرد تشکیل نمی‌داد. فرد و فردیت به تدریج با رشد شهرنشینی و مناسبات سرمایه‌داری اهمیت یافت. سرانجام با تثبیت مناسبات سرمایه‌داری، سرمایه فرآیند رهاسازی انسان از کلیه‌ی قیود فرهنگی-اسطوره‌ای، قبیله‌ای، طایفه‌ای، صنفی، کاستی و دینی را آغاز کرد و هر جا که انسان را از قیدی کهن رها می‌سازد، قید خود را جانشین آن می‌کند. نهاد خانواده که آخرین سنگر و بازمانده‌ی مناسبات کهن می‌باشد امروزه در پروسه‌ی فروپاشی خود قرار گرفته است. کیفیت جوامع گذشته‌ی انسانی که بر جمع‌گرایی [collectivity] خودسامان و اجباری استوار بود، جای خود را به کیفیت ذره‌ای (atomized) یا فردی می‌دهد. ولی فردیت انسان، اگر با کلام روسو گفته شود، قائم به ذات نیست. بنابراین فرد و جامعه در یک رابطه‌ی متناقض اما ارگانیک با یکدیگر قرار می‌گیرند. از یک سو فرد، مستقل و مستقل‌تر می‌شود ولی از سوی دیگر برای حفظ و پاسداری از این استقلال فردی به دیگران یعنی جامعه نیازمند می‌گردد. این نیاز و ضرورت پاسداری از فرد - به زبان حقوقی امنیت فرد - تبلور خود را در یک دولت نیرومند می‌یابد که هابس آن را «لویاتان» نامید. اولین دولت‌های مدرن، دولت‌های قدرتمند قدرقدرت یعنی سلطنت‌های مطلقه بودند که پاسخ اروپا برای برون‌رفت از هرج و مرج حکومت‌های مذهبی و محلی قرون وسطایی بود. سلطنت مطلقه برای شهروندان امنیت به ارمغان آورد و در مقابل، شهروندان موظف بودند از قوانین اطاعت کنند. به اصطلاح انسان‌ها از «حق طبیعی» یعنی آزادی مطلق خود صرف‌نظر کردند و خود را تابع قوانین کردند تا بتوانند به «جنگ همه علیه همه» پایان دهند. ولی در این زمان قدرت حاکمان یا دولت بی‌حد و حصر بود یعنی هنوز این نهاد از حق طبیعی خود صرف‌نظر نکرده بود. جان لاک، در فلسفه‌ی سیاسی خود بر این نکته انگشت گذاشت که نهاد دولت به مثابه‌ی یک بخش از جامعه انسانی نمی‌تواند از حق طبیعی خود صرف‌نظر نکند و خود دولت هم باید تابع قوانین باشد.

به موازات رشد و تطور واقعی جامعه‌ی انسانی، یعنی شکل‌گیری شفاف‌تر نهادهای جامعه، دولت و اقتصاد، ما وارد یک مرحله‌ی نوین از مناسبات فرد با جامعه و جامعه با دولت شدیم. بر بستر همین تطور اجتماعی بود که شهروندان برای تنظیم رابطه خود با نهاد دولت و تأثیرگذاری بر آن، نهادهای واسطه‌ای خود مانند احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌ها، سندیکاها، اتحادیه‌ها و غیره را بوجود آوردند. همان‌گونه که می‌بینیم جوامع از یک سو ذره‌ای یا فردی می‌شوند ولی از سوی دیگر همین ذرات [افراد] خود را در انواع و اقسام گوناگون کلکتیوها مانند جمعیت‌ها و انجمن‌ها سازماندهی می‌کنند. به عبارتی، جمع‌گرایی [collectivity] اجباری و خودسامان به تدریج جای خود را به یک جمع‌گرایی داوطلبانه و آگاهانه می‌دهد.

گفتمان «جامعه‌ی مدنی» از اواسط قرن نوزدهم تا سالهای هفتاد قرن بیستم عملاً مسکوت گذاشته شد. در این میان فقط آنتونیو گرامشی و جان دیویی به طور غیرمستقیم به این موضوع پرداختند که در نوشته‌های آتی به آن اشاره خواهم کرد. به هر رو، این پرسش اساسی در مقابل شهروندان قرار می‌گیرد: ما به عنوان شهروندان جامعه‌ی جهانی چگونه می‌خواهیم روابط خود را با یکدیگر سامان بدهیم؟ پرسشی که از ما هم

پاسخ‌های هنجاری (Normative) و هم پاسخ‌های تجربی طلب می‌کند. و در این راستا، فقط بستر گفتمان‌هاست که قادر است از خلال این پرسش‌گری‌ها و پاسخ‌جویی‌ها ما را به حقیقت نزدیک‌تر کند. انقلابات علمی و فنی اخیر به ویژه فناوری رایانه [کامپیوتر] و محصول جانبی آن یعنی اینترنت که زیرساخت (infrastructure) تبادل اطلاعات بین شهروندان و نهادهای اجتماعی را منقلب ساخت، به تدریج خطوط ناروشن و تاریک افق دور آینده را برای ما روشن می‌سازد.

منابع درباره‌ی آثار و آراء جان استوارت میل:

- «مفهوم عدالت در اندیشه جان استوارت میل، نرگس تاجیک نظامیه
- «تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم»، حسین بشیریه
- «فلسفه سیاسی استوارت میل»، جان گری، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی
- «فلسفه سیاسی جان استوارت میل»، سوزان لی اندرسن، خشایار دیهیمی
- «عدالت فضیلت برتر»، مرضیه صادقی
- «آزادی فرد و قدرت دولت»، [هابز، لاک و میل]، ترجمه و تألیف: محمود صناعی
- «رساله درباره آزادی»، جان استوارت میل، مترجم: جواد شیخ‌الاسلامی
- «حکومت انتخابی»، جان استوارت میل، مترجم: علی رامین
- «انقیاد زنان»، جان استوارت میل، مترجم: علاء الدین طباطبایی
- قرار است تا اواخر سال 2008 میلادی آقای دکتر سید مرتضی مردیها، ترجمه‌ی کتاب «فایده‌گرایی» میل را در اختیار علاقه‌مندان قرار بدهد.

By John Stuart Mill

- On Liberty
- Utilitarianism
- Considerations on Representative Government
- Autobiography
- Subjection of women
- Principles of Political Economy